

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کمیته تدارک برای تشکیل اتحادیه دانشجویان ایرانی در سویدن
بازتایپ و ارسال: آرمان
۰۶ اپریل ۲۰۲۱

در باره برخی از مسائل انقلاب دموکراتیک بخش اول

"از انتقاد نهراسید، هیچ چیز بدون انتقاد حرکت نخواهد کرد."
«ستالین»

مقاله حاضر قبلاً در "نامه پارسی" (ارگان تحقیقاتی کنفدراسیون جهانی واحد شماره ۱ سال سیزدهم ۱۳۰۳) به چاپ رسیده است. از آن جایی که در این مقاله کوشش شده است تا با تکیه به نظریات رهبران جنبش کارگری جهان، "مسائل انقلاب دموکراتیک مورد بحث قرار گیرد، انتشار مجدد آن را جهت استفاده آموزشی و فرهنگی مفید ارزیابی کرده و مبادرت به تکثیر آن کردیم. طبیعی است که این مقاله ضرورتاً منعکس کننده کلیه نظریات ما نمی باشد.

دی ماه ۱۳۵۷ ش

کمیته تدارکات برای تشکیل اتحادیه

دانشجویان ایرانی در سویدن

دموکراسی به طور عام، صوری و لغوی به معنای حکومت خلق است. ولی تا موقعی که معنای خلق و حکومت روشن نشود، درک معنای ماهوی دموکراسی هم غیرممکن خواهد بود. برای بورژواها خلق معنای عام دارد و شامل تمام افراد یک جامعه می شود. آنها مدعی اند که همه اعضای یک جامعه دارای حق مساوی شرکت در تعیین امور دولت و حکومت هستند و یا باید باشند. اعضای جامعه از طریق انتخابات از این حق به طور فعال استفاده می کنند. در نتیجه انتخابات اراده اکثریت افراد متساوی الحقوق منعکس می شود. حکومتی که از انتخابات حاصل می شود، حکومت اکثریت است ولی از آنجا که اکثریت ها دائماً قابل تغییر اند بنا بر این حکومت هم می تواند مرتباً از دست یک ترکیب مشخص اکثریت خارج شده به دست ترکیب مشخص دیگری بیفتد. اصل اینست که همه اعضای جامعه برابر هستند و می توانند به طور برابر در انتخاب حکومت شرکت کنند. ولی واقعیت چیست؟ واقعیت اینست که تساوی که پایه استدلال بورژواها را تشکیل می دهد تساوی است صرفاً صوری و انتزاعی (۱)، تساوی است که در سطح باقی می

ماند و به ریشه های عدم تساوی حاکم در جوامع ماقبل کمونیستی (صرفنظر از جوامع اولیه) توجهی نمی کند. واقعیت اینست که انسان ها به خاطر تعلق شان به طبقات مختلف و غیر متساوی اجتماعی و به خاطر رابطه غیر برابری که با مالکیت وسایل تولید دارند، دارای حقوق برابر نیستند و نمی توانند به طور مساوی در تعیین حاکمیت در اجتماع شرکت کنند. بر این حقیقت انتخابات آزاد و حق رأی مساوی بورژوائی هم نمی تواند پرده بگذارد، زیرا در انتخابات به اصطلاح آزاد و مساوی بورژوائی چیزی جز توجیه دموکراسی صوری حکومت بورژواها، حکومت اقلیت، حکومت کسانی که مالک و حاکم بر وسایل تولید هستند، نیست. نتیجه شرکت افراد غیر متساوی در تعیین حکومت نمی تواند چیزی باشد جز تأمین حکومت آنهایی که از حقوق بیشتر برخوردارند و می توانند با اتکاء به آن در رأی و نظر بی حقوقان و یا کم حقوقان نفوذ کنند. بنا بر این، فهم عالی دموکراسی بدون توجه به ماهیت طبقاتی مفهوم خلق، بدون توجه به تفاوت های طبقاتی و حقوق غیر مساوی طبقات، غیر ممکن است. بدین معنی تساوی که در تعریف دموکراسی منتشر شده، با استنباط بورژوائی این مفهوم هم مطابقت دارد، همانطور که ذکر شد صرفاً صوری است.

قبول این اصل که همه اعضای جامعه در صورت امر دارای حق مساوی شرکت در تعیین اداره امور دولت هستند، تساوی که به محض برخورد با محک تعلقات طبقاتی افراد مغلوب بودنش ظاهر می شود. دموکراسی واقعی و یا کامل فقط در صورتی وجود دارد که حکومت خلق باشد، خلق به معنای طبقاتی و نه بورژوائی آن، به معنای اقشار و طبقات انقلابی، به خصوص پرولتاریا و دهقانان. (۲) دموکراسی که به معنای حاکمیت بورژواها، یعنی حاکمیت اقلیت باشد، ناقص است، فقط به این معنی دموکراسی است که حقوق دموکراتیک را به رسمیت می شناسد. (۳) دموکراسی به هر حال یک نوع حکومت است، حکومت بخشی از مردم علیه بخش دیگر آن. (۴) حکومت طبقه ای یا طبقاتی که در اداره امور دولت شرکت می کنند، علیه طبقه و یا طبقاتی که از شرکت واقعی و فعال در آن محروم اند. همان طور که دیده شد، در دموکراسی طبقه و یا طبقات حاکم لازم نیست که اکثریت جامعه را تشکیل دهند. حکومت بورژوازی در صورتی که فاشیستی نباشد و حقوق دموکراتیک را به رسمیت بشناسد، حکومتی است گر چه ناقص، ولی دموکراتیک. دموکراسی مساوی با عدم وجود دولت و یا شرکت فعال همه اعضای جامعه در حکومت نیست. لغو دولت یا مرگ دموکراسی از آن جا که این خود نوعی دولت است، یکی است. (۵) دموکراسی به یک معنی عبارت است از دموکراسی موجود بین اعضای طبقه حاکم، یعنی حق مساوی همه متعلقان به طبقه و طبقات حاکم به شرکت در تعیین سیاست و تشکیل دولت.

وسيله اعمال دموکراسی، طبقات حاکم دولت و دستگاه دولتی است. " دولت در واقع چیزی جز دستگاه سرکوبی یک طبقه به وسیله طبقه دیگر نیست ". (۶) وظیفه دولت اعمال قهر منظم طبقه ای علیه طبقات دیگر و بخشی از مردم علیه بخش های دیگر است. (۷)

هر حکومت دموکراتیک یک نوع دیکتاتوری است، بدون این که همیشه عکس این معادله صادق باشد، بدون این که بشود گفت که هر دیکتاتوری یک نوع حکومت دموکراتیک است. هر دموکراسی به این دلیل در عین حال یک نوع دیکتاتوری است. حکومت بخشی از مردم بر بخش های دیگر و حاکمیت طبقه ای یا طبقاتی بر طبقه و طبقات دیگر است. دیکتاتوری چیزی نیست جز عدم قبول حق مساوی همه اعضای جامعه در تعیین سرنوشت جامعه و جلوگیری از شرکت فعال همه طبقات، قشر ها و گروه ها در دخالت در امور حکومت. این ممانعت حتی در کامل ترین دموکراسی ها، یعنی در دموکراسی خلق هم انجام می گیرد. در این جا هم عملاً عده ای از اعضای جامعه، اقلیت، امکان دخالت در امور دولت را ندارند. بنابراین وقتی از دیکتاتوری خلق صحبت می شود، منظور اعمال دیکتاتوری دموکراتیک خلق علیه طبقات ضد خلقی است و یا وقتی که از دموکراسی بورژوائی صحبت می شود، منظور دموکراسی است که در آن

تنها بورژواها حق شرکت در امور حکومت را دارند. برای بقیه طبقات این حق تنها به صورت رسمی پذیرفته شده، ولی در عمل نسبت به آنها اعمال استبداد می شود. (۸) پس به همان دلیل که می توان از دموکراسی بورژوائی صحبت کرد، صحبت از دیکتاتوری بورژوائی هم صحیح است و به همان دلیل که به حکومت خلقی نام دموکراسی می توان داد، نهادن نام دیکتاتوری هم بر آن مجاز است. حرف به سر این است که دموکراسی چی طبقه ای و برای چه طبقه ای و دیکتاتوری چه کسانی، علیه چه طبقاتی. (۹) طبق این تعریفات، دموکراسی ها همیشه عین دیکتاتوری هستند. آنها به بخشی از مردم حق شرکت در تعیین امور حکومت را می دهند و از بخش دیگر این حق را سلب می کنند. ولی دیکتاتوری ها همیشه با دموکراسی عینیت ندارند. استبدادی که حتی در ظاهر امر هم به اصل تساوی انسانها و حق دخالت برابر شان در تعیین امور اجتماعی اذعان نمی کنند دیگر دارای هیچ گونه عنصر دموکراتیک نیست. معهذا این تفاوت صرفاً عارضی است. اصل اینست که چه بخشی از مردم بر کدام بخش دیگر حکومت می کنند؛ فئودال ها بر بورژواها و دهقانان و پرولتاریا، یا بورژواها بر پرولتاریا و دیگران.

دموکراسی و استبداد به مثابه شکل حکومت همیشه و در همه جوامع دارای محتوای طبقاتی بوده اند. در استبداد فئودالی حکومت در خدمت اربابان و همه اقشار متحد آنهاست. بر دهقانان، پیشه وران و دیگر طبقات و گروه های اجتماعی تحمیل می شود. استبداد فئودالی متکی بر اصل قبول امتیازات طبقاتی و فردی و عدم تساوی اعضای جامعه در تعیین امور جماعت است. در این جا انسان ها در قاموس حقوق حاکم حتی به صورت فردی هم متساوی الحقوق نیستند. کسانی را بر دیگران حق شناخته شده برتری است. حتی در بین اعضای طبقات حاکم نیز در غالب موارد برخورداری از حقوق سیاسی مطرح است. در استبداد مطلق (ابسلوتیسم) که افراطی ترین نوع استبداد فئودالی است، تنها یک فرد یعنی شاه از حقوق سیاسی برخوردار است. تنها اوست که حق گرفتن تصمیم در کلیه امور سیاسی و مسائل حکومتی را دارد، حق کارمندان و دیگر عناصر متعلق به هیأت حاکم مأخوذ از حق شاه است و به خودی خود دارای هیچ گونه استقلال و حقانیتی نیست. (۱۰) استبداد فئودالی در عالم واقع دارای اشکال مختلف بوده است. سلطنت استبدادی مطلق متمرکز تنها یکی از اشکال آن است. سلطنت استبدادی آسیائی و با سلطنت شورائی اشتاند های (۱۱) فئودالی بعضی از انواع دیگر آنند. استبداد فئودالی تقریباً در همه موارد سلطنتی بوده است، جز در دهه های اخیر که در آنها بعضی از اشکال جمهوری فئودالی استبدادی هم به وجود آمده اند.

ادامه دارد